

۲۰۱۲/۰۸/۱۴

عزیز کهگدای

## یادداشت‌های مرحوم حافظ نور محمد کهگدای قسمت چهاردهم

### مسافرت اعلیحضرت همایونی پادشاه افغانستان

اعلیحضرت همایونی آیدہ الله که من حضور مبارک را پادشاه اسلام خطاب می کنم پادشاه عادل، دانشمند و فوق العاده به رعایای خود مهربان و دلسوز است و من که عمر درازی در دارالتحریر شاهی افتخار خدمت گذاری شان را دارم، به پاکنفسی، خدا جویی و خصلت نیک شان ایمان کامل دارم. در یکی از سفرهای ذات شاهانه وقتیکه طیاره حامل شاه و همراهان اوج گرفت من با دل بسیار دق از میدان طیاره برگشتم و همان خفقان در طول روز و شب مرا ترک نگفت این اندیشه مرا ساعت ۳ بجہ شب از خواب بیدار ساخت. اکنون که پار شب اول سفر پادشاه افغانستان است من بالای بستر خود نشسته دلم طاقت نگررفت و این چند سطر را می نویسم.

درین دل شب، پرندہ و چرندہ، انسان و حیوان همه درخوابند و درهای امرا بسته اما در های آسمان باز است. یکوقتی اعلیحضرت به این دعاگوی خود فرموده بودند: «مرا دعا کن» اکنون گفته های ذات شان بیامد آمده و درین دل شب او را دعا خیر می کنم و دعایی که کاروان اشک اورا بدرقه می کند، دعایی که تا اجابتگاه حق با ملائکه دوش بدوش می رود یعنی دعا می کنم: الهی وجودی را که خیر خلق ترا می خواهد نگهدار و در راه سعادت کشورش بوی یاری کن.

### تو خیر اندیش خلقی پس دعای من چنین باشد که یارب هر چه خیر خلق اندیشی همان بینی

بیادم آمد که بدیدن آخذزاده صاحب حبیب الله رفته بودم که زیاده از یک ماه می شود در بستر بیماری افتاده بود در ضمن صحبت ها او هم با نالش حزین اعلیحضرت همایونی را سر به آسمان دعا کرد.  
کذا: بروز ۴ شنبه «۶» اسد ساعت ۴ بجہ عصر حضور مبارک اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بعد از ملاقات با آقای اعتمادی نوراحمد خان صدراعظم که بعد از دور خدمت و تسلیم امور به داکتر عبدالظاهر خان به حضور آمده بود، اعلیحضرت از دفتر فوقانی گلخانه پایین شده، دید که کسی از مامورین نبود. به دم درب اتاق من توقف نموده بمن به بسیار آرامی فرمودند: پادشاه با صدراعظم ملاقات می کند ولی نه یاوراست نه رئیس تشریفات، نه خانه سامان و نه پیش خدمت. پادشاه حلیم و پدر مهربان، طوریکه من از جناب شان شناخت دارم در طول دوره خدمت بیاد ندارم که بالای کسی عتاب کرده باشند.

کذا: بروز سه شنبه دوم اسد ۱۳۳۴ شمسی در قصرجدیدالتعمیر گل خانه ارگ، اعلیحضرت همایونی آیدہ الله سبحانه، محمد داؤد خان صدراعظم مملکت را موقع شرفیابی داده بودند. در پایان ملاقات همه بر سر میز طعام مصروف خوردن غذا بودیم و از هر طرف صحبت ها می شد. بعداً صدراعظم صاحب سردار محمد داؤد خان از کاکا هاشم خان پرسیدند: کاکا شما اراده حج بیت الله شریف را ندارید؟ کاکا هاشم خان اشاره به خوراک ها و

حاجی بیابان کرده طی  
بیکاری است این کارها

زاهد به مسجد بُرده پی  
جائی که باشد نقل و می

### شکر گزاری «نتو» نزد «استاد قاسم»

بسیاری از آواز خوانان وطن نزد استاد قاسم درس موسیقی را فرا گرفته به اوج شهرت خود رسیده اند، منجمله غلام نبی نتو «استاد نتو» که عمر درازی غزلسرایایی کرده است و او یگانه شاگرد استاد قاسم است که اشعار را بسیار صحیح می خواند.

در روزی که نتو نزد استاد قاسم اعلان شاگردی می کرد و به اصطلاح خود شان نزد استاد قاسم گُر می ماند به تقریب آن به پول شاگرد طبق معمول به خانه استاد قاسم ترتیباتی گرفته شده خورد و نوش آماده شده بود. شعرا، نوازندگان، آواز خوانان و اهل ذوق حضور بهم رسانیده و بدور استاد حلقه زده بودند، صحبت ها، مزاق ها، توریه ها و شعرگویی ها از هر طرف چالان بود.

دیپانو شمیره: له ۱ تر 2

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادښت: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خیر و لولئ

در همین مجلس سرور صاحب‌داد عکاس هم به سابقهٔ اخلاص عکس استاد را که گرفته بود تقدیم استاد کرد و اهل مجلس یکایک آنرا ملاحظه می نمودند. شایق جمال شاعر شیرین کلام و ظریف، اخلاصی که به استاد داشت نیز در آن مجلس حضور بهم رسانیده بود. موصوف از جناب استاد بیتاب خواهش نمود که باید درین فوتوی استاد کدام فرد وصف الحال او بنویسد. بیتاب صاحب از زبان استاد قاسمجو فرد زیر را موزون ساخت و در پای عکس نوشت:

**نی دلی دارد به بر نی باشدش از جان خیر بسکه مو لذت دیدار شد تصویر ما**

### دعوی میرزا بهرام و بابای برق

میرزا بهرام که یکی از مردمان با رسوخ چاریکار بود بنا بر علی دعوی بین او و بابای برق مشهور در گرفت و آنقدر شعله ور گردید که آوازهٔ آن به گوش پادشاه رسید. امیر حبیب الله خان شهید برای فیصلهٔ دعوی شان نفری ذیل را مقرر نمود تا هر طوری که می شود بین شان صلح را برقرار کنند:

«شیر گوره» که مرد سرخه بود و بین مردم شهرت داشت.  
«پهلوان رامی» که در بین پهلوانان کابل همه او را می شناختند.  
«سلطان محمد» مشهور به «سلطان کاشور» کلانتر نداف ها.  
«کاکو شاه محمد» ظرم چی پلتن محمدی.  
«قاضی مرغ بازاها» که اکثراً در گاه فروشی گشت و گزار میکرد.  
«پیروی نانوی سرچوک» که نان خاصهٔ آن شهرت داشت.  
«صالح جان» زندان بان.

### میان خورشید احمد صاحب مجدّی

میان صاحب پدر کلان فضل احمد جان حضرت کهدامن، در گذر بارانهٔ کابل خانه داشت که تا حال موجود است. رو بروی این خانه منزل میر معصوم و میر محبوب که از خویشاوندان میر فیض الله صاحب مفتی و پدر میر اسمعیل خان رساله دار سردار نصرالله خان مرحوم اند، واقع بود.

میان صاحب همیشه در سراچهٔ خود که بالای درب ورودی خانهٔ شان واقع بود، تشریف داشتند و در همین جا با دوستان و ارادت مندان صحبت میفرمودند. یکی از خصایص میان صاحب آن بود که در بهار و زمستان چند پتهٔ ارسی این سراچه را بالا میگذاشتند. اتفاقاً در یکی از روزهای برف باری، آدمان میر معصوم همسایهٔ مقابل در اثنای برف پاکی یک راشبیل برف را قسمی گذار نمود که از ارسی بداخل سراچه بالای صندلی میان صاحب افتاد. از آنجا که این شاعر حساس سخت حوصله مند بود، همینقدر کرده توانست که برخلاف عادت پته های ارسی را پایان کرده و بدون آنکه برف ها را پاک کند در کنج صندلی نشست. در این وقت میر عثمان آغا پدر میر عبدالرؤف آغا که از راه میگذشت ارسی ها را بر خلاف عادت چندین ساله پایان دیده، برای کشف و چگونگی وضعیت در سراچه به تلاش بالا شد و دید که بر روی صندلی یک پاک کردنی برف افتاده و از دم سروی روزگار میان صاحب هم در کنجی بچنان وضعی نشسته که گویی او را یخ بسته باشد.

میر عثمان آغا میان صاحب را مخاطب قرار داده پرسید: میان صاحب این چه حال است و کدام نا اهل و ناسپاس این وضع خنک را با شما پیش گرفته؟ میان خورشید صاحب فرمود: برف پاکان میر معصوم همسایه این جا را چنل کردند و اینکه میگویند معصوم گناه نه می کند و شما ببینید که درین کوچه حتی محبوبش هم به انسان نمی ماند.

میر عثمان آغا گفت: بهتر است یکی از اهل خانهٔ آنها را خواسته و این وضع را به ایشان نشان بدهیم. میان صاحب گفت: اگر اهل خانهٔ شان اهل می بود سهل بود و این فرد را ادا نمودند:

### گله ز معصوم و ز محبوب نیست جمله بد هستند ویکی خوب نیست

میگویند روزی چند نفر از اهل ذوق بر گرد میان خورشید صاحب مانند نظام شمسی با یک ترتیب و نظم خاص نشسته و هر یک از منظومات خود را به مجلس می شنواندند. تصادفاً وقتی نوبت به میان خورشید صاحب رسید که آفتاب برویش افتاده و از گرمی هم نام خود غرق عرق بود. از آنجا که شعرای مقتدر بقوهٔ حسن تعلیل انفعالات را بوجه حسن و به فایدهٔ خود تعبیر می نمایند فی البدیهه گفت:

### آفتاب آمد بروی آفتاب

الفت آقا مصرع دوم آنرا فوری و بدون تأمل متعاقباً فرمود:

### تا غروب امروز ازوی رو متاب

پایان

د پانو شمیره: له ۲ تر 2